



## بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای هیأت دولت - 20 / آبان / 1383

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مجلس انسی تشکیل شده است. ان شاءالله دلها بیش از پیش و به طور روزافزون با یکدیگر مأنوس باشند و از هم وحشت و گریز نداشته باشند. ان شاءالله دلهای ما از حقایقی که همیشه در دسترس ماست - بخصوص در روزهای بسیار پُربركت دهه ی آخر این ماه - وحشت نداشته باشند و با آنها مأنوس باشند.

در سالهای گذشته، هم در دولت قبلی و هم در دولت فعلی، ماه رمضان رسم ما بر این بود که از نهج البلاغه جمله یی بخوانیم و آن را مختصر شرح دهیم؛ امسال هم همین طور است و من چند جمله از جاهای مختلف نهج البلاغه در باب ایمان انتخاب کرده ام که عرض می کنم. البته در سرتاسر کتاب شریف نهج البلاغه درباره ی ایمان مطالب بیشتری هست؛ منتها چون نسخه یی که من همیشه دستم می گیرم، چهارجلدی است که در دو مجلد صحافی شده است و حدود سی، چهل سال است که از آن استفاده می کنم، لذا یکی از مجلدات را باید انتخاب می کردم و می آوردم. بنابراین مجلد دوم را - که درواقع جلد سوم و چهارم می شود و با حواشی مرحوم عبده است - با خود آورده ام.

حضرت می فرمایند: «سبیل ابلج المنهاج انورالسراج»؛ ایمان، راهی است که مسیر آن کاملاً روشن است. ایمان، فروزنده ترین چراغ است. مراد از ایمان در این عبارت امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام)، ایمان دینی است؛ یعنی ایمان به خدا و روز جزا و پیغمبر، و همین ایمانی که ادیان مردم را به آن فرا می خوانند. البته اهمیت مطلق ایمان معلوم است؛ چون ایمان پایه ی عمل و حرکت انسان است. تا انسان به چیزی دلسپرده و گرویده نباشد، در راه آن حرکت نمی کند. ایمان با علم فرق دارد. انسان گاهی به حقیقتی عالم است، اما گرویده ی به آن نیست. یعنی در ایمان، فقط دانا بودن و عالم به صدق بودن کافی نیست؛ چیزی اضافه ی بر این علم لازم است. البته ایمان بدون علم هم ممکن نیست - ایمان با شك و تردید معنا ندارد - اما علم به تنهایی هم برای ایمان کافی نیست؛ کما این که می بینید قرآن درباره ی موسی و قضایای فرعون می فرماید: «و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما و علوا»؛ یعنی وقتی موسی دعوت خودش را مطرح کرد، ملأ فرعونی فهمیدند او راست می گوید و حقیقت است؛ اما بعد از آن که موسی این معجزه ی عجیب را نشان داد و بعد از آن که ساحران و جادوگران - که تصور می شد کار موسی هم از قبیل کار آنهاست - خودشان اعتراف کردند این از نوع کار آنها نیست و با وجود تهدید فرعون سجده کردند و به موسی ایمان آوردند و مرگ را پذیرا شدند، برای آنها روشن شد که موسی حقیقت می گوید؛ اما در عین حال این حقیقت را انکار کردند؛ «جحدوا بها واستیقنتها انفسهم». یقین داشتند که موسی راست می گوید، اما در عین حال انکار کردند. چرا؟ زیرا «ظلما و علوا»؛ به خاطر این که استکبار و هواهای نفسانی شان و ظلمی که می خواستند بکنند، نمی گذاشت تسلیم شوند. ایمان و گرویدن، نوعی تسلیم است؛ تسلیم حقیقتی شدن. گاهی انسان حقیقت را می فهمد، اما دل خود را تسلیم این حقیقت نمی کند و در مقابل آن می ایستد. لذا می بینید در مقابل علم، جهل و شك است؛ اما در مقابل ایمان، جهل نمی آورند؛ در مقابل ایمان، کفر می آورند؛ یعنی پوشاندن. انسان گاهی حقیقتی را قبول دارد، اما آن را می پوشاند و پنهان می کند. نقطه ی مقابل پوشاندن، ایمان است؛ یعنی دل سپردن، گرویدن، سر سپردن، حقیقت را با همه ی وجود پذیرفتن و در مقابل آن تسلیم شدن. هر چیزی که شما آن را حقیقت می پندارید، اگر به آن ایمان آورید، این می شود پایه ی عمل شما. امروز شما می بینید عده یی با حرارت تمام از فلان مبنای اقتصادی یا اجتماعی دفاع و برای آن سرمایه گذاری می کنند. مثال واضح تر، وجود گرایشهای مارکسیستی در دوره ی جوانی خودمان است که بعضی از شماها هم آن دوره را درك کرده اید. عده یی واقعاً در



مقابل آن مفاهیم مارکسیستی حاضر بودند جان خودشان را بدهند. اینها دل سپرده و ایمان آورده بودند. این ایمان، منشأ عمل می شود؛ آن هم عملی به این دشواری؛ مبارزه کردن و در میدان بودن و کشتن و کشته شدن. اگر ایمان به مبنایی وجود داشت، آن انسان می شود خودکار به سمت هدفهای آن ایمان؛ لازم نیست دائماً به او تذکر دهند. ایمان، عمل را به دنبال می آورد، که در جمله ی بعدی این را عرض می کنیم.

گفتیم در این جا مراد امیرالمؤمنین ایمان دینی است؛ ایمان به یک شیء باطل و ایمان به بت و بتمداری نیست؛ ایمان به خدای لاشریک له و ایمان به نبوتها و ایمان به حقایق و ایمان به قیامت است. می فرماید: «سبیل ابلج المنهاج»؛ یعنی مسیر این راه، بسیار روشن است. اگر کسی با عقل و فطرت خود وارد این میدان شود، راه را روشن و بی تردید و بی شبهه می بیند؛ «انورالسراج» است. بعد دنباله اش این است: «فبالایمان یستدلّ علی الصّالحات»؛ از راه ایمان، انسان به اعمال صالح می رسد. ایمان است که انسان را می کشاند و به عمل صالح دلالت می کند. بعد بلافاصله می فرماید: «و بالصّالحات یستدلّ علی الایمان»؛ عمل صالح هم انسان را به ایمان دلالت می کند. یعنی یک تأثیر و تأثر متقابل وجود دارد. به نظر من این نکته ی خیلی مهمی است. ما باید ایمان خود را با عمل صالح تقویت کنیم؛ کمالین که عمل صالح را باید از راه ایمان بشناسیم.

شما به اتفاقی که در جنگ احد افتاد، توجه کنید. آن پنجاه نفری که دچار نفرین و شکوه ی همه ی مسلمانها در طول این چهارده قرن شدند، مسلمان بودند؛ اصحاب پیغمبر بودند؛ خیلی از آنها در جنگ بدر شرکت کرده بودند؛ مردمان بدی نبودند؛ اما همین ها دچار آن آفت شدند؛ یعنی به خاطر جمع آوری غنیمت، گردنه را رها کردند؛ میدان را به دشمن دادند و موجب شدند که مقدار زیادی از خونهای پاک بر زمین ریخته شود؛ خونی مثل خون حمزه ی سیدالشهداء بر زمین ریخته شد؛ پیغمبر زخم خورد و حکومت اسلام و نظام نوپای اسلامی دچار تزلزل شد؛ به خاطر کوتاهی این پنجاه نفر. قرآن درباره ی این پنجاه نفر می فرماید: «ان الذین تولّوا منکم یوم التقی الجمعان اثمّا استزلّهم الشیطان ببعض ما کسبوا»؛ یعنی کاری که اینها کردند، نتیجه ی اشتباهات و لغزشهایی بود که قبل از این کرده بودند. هر لغزشی به نوبه ی خود لغزشهای دیگری را بر انسان تحمیل می کند؛ یعنی پایه ی ایمان را سست می کند، و سستی ایمان، تأثیر سوء خودش را در عمل بعدی ما می گذارد. وقتی ما لغزش پیدا می کنیم، این لغزش روی ایمان ما - ولو نامحسوس - تأثیر می گذارد. «اثمّا استزلّهم الشیطان ببعض ما کسبوا»؛ کار خطایی را قبلاً یک نفر انجام می دهد، بعد این خطا در ایمان او تأثیر منفی می گذارد، بدون این که خود انسان هم متوجه شود؛ مثل خیلی از وقتها که انسان از حالی به حالی می رود، لیکن تغییر حال خود را متوجه نمی شود.

خدا رحمت کند مرحوم آقای خاتمی (رضوان الله علیه)؛ پدر بزرگوار رئیس جمهور محترممان را. سال 57 وقتی از تبعید برمی گشتم، اردکان خدمت ایشان رسیدم. آن موقع حدود هفتاد سالشان بود. می گفتند من خودم را احساس نمی کنم. به زبان می گویم پیرم، اما اصلاً احساس نمی کنم پیرم؛ خودم را مثل تصویر سی سالگی، سی و پنج سالگی می بینم. من سالها بعد از ایشان پرسیدم شما یک وقت چنین چیزی به من گفتید؛ آیا الان هم همان طور است؟ گفتند بله، همان طور است. حالا خود ما هم همین طوریم. تصویری که از ما ریش سفیدها و پیرمردها در ذهنمان هست، تصویر سی سال پیش خودمان است. ما گذران عمر و تحول عجیبی که پیدا شده، با همه ی آثار محسوس جسمانی بی که دارد، درک نمی کنیم. تحول ایمان هم همین طور است؛ یعنی کم شدن ایمان را هم انسان حس نمی کند؛ چون حتی آثار محسوس جسمانی هم ندارد که انسان بفهمد و درک کند. پس آن لغزش و اشتباه، در ایمان اثر گذاشت. کم بودن ایمان، در عمل بعدی ما اثر می گذارد؛ مثلاً وقتی میدان جهاد و امتحانی پیش می آید، کمبود ایمان ما خودش را نشان می دهد. ما که با یک ایمان وافر در جایی توانسته ایم جستی بزنیم، حرکتی نکنیم و کار بزرگی انجام دهیم، وقتی در مقابل همان کار قرار می گیریم، می بینیم دست و پامان می لرزد؛ درست مثل این که کسی در جوانی می توانسته از جوی دو متری بپرد؛ اما الان وقتی به همان جوی می رسد، نمی



تواند. اثر منفی عمل روی ایمان و ایمان روی عمل، نتیجه اش شکست جنگ احد می شود؛ نتیجه اش عقب رفت های گوناگون دیگر می شود؛ نتیجه اش این می شود که پنجاه سال بعد از هجرت پیغمبر و چهل سال بعد از وفات آن حضرت، نوه ی او - که عزیزترین انسان پیغمبر است؛ یعنی امام حسین (علیه السلام) - در مقابل حکومت جانشین پیغمبر قرار می گیرد و با آن وضع فجیع به شهادت می رسد. من يك وقت گفتم اینها عبرتهای تاریخ است؛ فراتر از درس است.

در حکمت سی ام نهج البلاغه آمده است: «سئل عن الأیمان»؛ از حضرت تقاضا کردند درباره ی ایمان برای آنها صحبت کند. فرمود: «الأیمان علی اربع دعائم»؛ ایمان روی چهار پایه استوار است. منظور از چهار پایه این است که اگر پایه ها محکم بود، ایمان رو می ماند؛ اما اگر پایه ها سست شد یا فرو ریخت، ایمان به همان نسبت فرو می ریزد. به طور کامل ساقط نمی شود، اما به همان نسبت فرو می ریزد. حضرت این چهار پایه را بیان فرمودند: «علی الصبر والیقین والعدل والجهاد». اول، ایستادگی و استقامت در همه ی زمینه هاست. می خواهید برنامه یی را دنبال کنید؛ تا آخر پای آن برنامه بایستید. می خواهید کاری را انجام دهید؛ آن کار را تمام کنید. اگر مصیبتی پیش می آید، در مقابل آن مصیبت خودتان را از دست ندهید. واجبی بر شما مقرر می شود؛ برای انجام دادن واجب تحمل داشته باشید و بی حوصله و از پا افتاده نشوید. اگر در مقابل گناهی قرار می گیرید، ایستادگی کنید و تسلیم گناه نشوید. ایستادگی در هر جایی نمودی دارد. البته معنای ایستادگی، در همه جا یکی است؛ یعنی همان قوت انسانی و استقامت و پافشاری؛ منتها هر جایی يك طور خودش را نشان می دهد: صبر در مقابل اطاعت، صبر در مقابل

معصیت، صبر در مقابل مصیبت.

پایه ی دیگر ایمان بر یقین استوار است. همان طور که گفتیم، یقین همان علم است. پایه های یقین را نباید متزلزل کرد؛ این شك را نباید مثل موربانه به پایه ی یقین انداخت. یقین را باید استوار نگه داشت. اگر به طور طبیعی سؤالی به ذهن انسان آمد، باید برود آن سؤال را دنبال کند تا شك و تردید برطرف شود؛ اما خودش نباید وسوسه کند؛ یقین را در خودش یا در دیگران نباید زایل کند؛ یقینیات را دچار تردید و تبدیل به مشکوکات نکند. پایه ی سوم ایمان عدل است. عدل یعنی هر چیزی در جای خود قرار گرفتن. معنای لغوی عدل هم یعنی میانه. اعتدال هم که می گویند، از این واژه است؛ یعنی در جای خود، بدون افراط و بدون تفریط؛ بدون چپ روی و بدون راست روی. این هم که می گویند عدل یعنی قرار دادن هر چیزی در جای خود، به خاطر همین است. یعنی وقتی هر چیز در جای خود قرار گرفت، همان تعادلی که در نظام طبیعت بر مبنای عدل و حق آفریده شده، به وجود می آید. در رفتار انسان، عدل لازم است. برای حکمران، عدل لازم است. در موضعگیری، عدل لازم است. در اظهار محبت و نفرت، عدل لازم است. قرآن فرموده است: «و لا یجرمکم شئنا قوم علی الا تعدلوا»؛ دشمنی با کسی موجب نشود که شما درباره ی او از عدالت کناره بگیرید و عدالت را رعایت نکنید؛ «اعدلوا هو اقرب للتقوی». بنابراین عدل هم یکی از پایه های ایمان است. اگر عدل بود، ایمان می ماند.

پایه ی آخر، جهاد است. جهاد یعنی مبارزه. در زبان فارسی، جنگ و ستیزه گری معنای مبارزه را نمی دهد. می گویی من دارم مبارزه می کنم: مبارزه ی علمی می کنم، مبارزه ی اجتماعی می کنم، مبارزه ی سیاسی می کنم، مبارزه ی مسلحانه می کنم؛ همه ی اینها مبارزه است و معنا دارد. مبارزه یعنی تلاش پُر نیرو در مقابل يك مانع یا يك دشمن. اگر هیچ مانعی در مقابل انسان نباشد، مبارزه وجود ندارد. در جاده ی آسفالته، انسان پایش را روی گاز بگذارد و با باك پُر از بنزین سفر کند؛ این را مبارزه نمی گویند. مبارزه آن جایی است که انسان با مانعی برخورد کند، که این مانع در جبهه های انسانی، می شود دشمن؛ و در جبهه های طبیعی، می شود موانع طبیعی. اگر انسان با این موانع درگیر شود و سعی کند آنها را از میان بردارد، این می شود مبارزه. جهاد در زبان عربی عیناً به همین معناست؛ یعنی مبارزه. جهاد در قرآن و حدیث هم به همین معناست؛ همه جا به معنای جنگ مسلحانه نیست. البته يك جا با جنگ



مسلحانه تطبیق می کند، یک جا هم با جنگ غیرمسلحانه تطبیق می کند. آنگاه امیرالمؤمنین این کلمات را شرح می دهند - که البته من وارد نمی شوم - هم صبر را، هم یقین را، هم عدل را، هم جهاد را. مثلاً می فرمایند جهاد چهار شعبه دارد: امر به معروف، نهی از منکر و راستگویی و صداقت در مواضع؛ درست همین معنایی که امروز ما در موضعگیری معنا می کنیم؛ یعنی انسان در مواضع سیاسی و اجتماعی صداقت داشته باشد. بنابراین صدق در مواضع، خودش جهاد است. «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» به آن معناست.

یکی دیگر از شعبه های جهاد، «و شنئان الفاسقین» است؛ یعنی جدا شدن از جریان فسق و کفر؛ این را من مخصوصاً به شما می گویم؛ این را همه توجه داشته باشید. باید حساب شما از این جریان جدا باشد؛ با آن مخلوط نشود. شماها با من آشنا هستید و ما حدود هشت سال با شما بوده ایم؛ با بعضی هم که خیلی بیشتر. بنده هیچ اعتقاد ندارم که با کفار باید قطع رابطه کرد؛ نه، مرز شما و کفار باید معلوم باشد؛ مرز شما و فساق باید معلوم باشد؛ مرز شما با آنهایی که جمهوری اسلامی را قبول ندارند، باید معلوم باشد. یک وقت هم لازم است در جایی انسان با همان کسی هم که جمهوری اسلامی را قبول ندارد، تعامل کند؛ اما معلوم است که او، اوست و شما، شما؛ شما هم من همیشه از بعضی ها در همین نظام و مجموعه ی خودمان گله مند بودم؛ چون اینها مرزها را پاک کرده اند. به اینها گاهی می گفتم وقتی شما مرز را پاک می کنید، اشکال شما این است که بسیاری به خاطر نبودن مرز، از این طرف می روند آن طرف، از آن طرف می آیند این طرف؛ مرتب رفت و آمد می کنند؛ یعنی حدود فراموش می شود. یک کشور اگر مرزش مشخص نباشد، هویت جمعی و وحدت جمعی ندارد. بگذارید مرزها مشخص باشد؛ معلوم باشد شما کجایی، آنها کجا هستند. «و من شنئ الفاسقین و غضب لله غضب الله له»؛ شما به خاطر خدا خشم بگیرید، خدا هم به خاطر شما خشم می گیرد؛ «وارضاه یوم القیامة».

«من کلام له علیه السلام فی الایمان: فمن الایمان ما یكون ثابتاً مستقراً فی القلوب و منه ما یكون عواری بین القلوب و الصدور الی اجل معلوم». دوگونه ایمان داریم؛ ایمان ثابت و مستقر، و ایمان مستودع و عاریه یی. ایمان عاریه یی هم ایمان است؛ نه این که آن شخص، منافق است؛ ایمانش راسخ نیست؛ لذا زود زایل می شود. ایمان ثابت و مستقر، یعنی جای گرفته ی در قلب، تکیه کرده ی به یک استدلال و یک بینش عمیق، و پشتیبانی شده ی با عمل صالح. نوع دیگر ایمان این است که با احساسات پیدا شده، با منطق پیدا نشده؛ انسان پای آن، عمل صالح نگذاشته؛ همین طور شعار ایمانی داده و گاهی هم خیلی تند شعار داده؛ اما پای این، عمل صالحی که به خاطر آن با نفس خودش مجاهدت و مبارزه کند، خرج نکرده؛ یعنی این ایمان با عمل صالح آبیاری نشده؛ این می شود ایمان عاریه یی. حضرت می فرماید: «و منه ما یكون عواری بین القلوب و الصدور الی اجل معلوم». آن وقت معلوم چه هنگام است؟ تا این ایمان، عاریه یی است؛ تا وقتی که این ایمان از او زایل شود؛ گنجشکی که در سینه ی خودش حبس کرده، بپرد و برود؛ چون این ایمان جزو وجود او نشده است. در چه مواقعی این گونه ایمان زایل می شود؟ وقتی امتحان و لحظات هوای نفس. مثلاً اگر کسی پولکی است، هنگامی که بین پول و حفظ ایمان، سر دو راهی قرار بگیرد، ایمان می پرد و تمام می شود. بعضی ها دچار وسوسه های نفسانی و شهوات جنسی هستند؛ بعضی ها دچار مقام پرستی اند؛ هر کسی یک طوری است. هر کدام از ماها لغزشگاهی داریم؛ به قول فرنگی ها، پاشنه ی آشیل و چشم اسفندیاری داریم؛ آن جا گنجگاه و ضربت خور ماست؛ به خدا پناه ببریم که آن ضربت خور پیش نیاید. راهش تقواست. تقوا که من مکرر در همین جلسه و جلسات دیگر راجع به آن صحبت کرده ام، یعنی دائمی مراقب خود بودن. انسان راز بعضی از تحول های صدوهشتاد درجه یی از اول انقلاب تا الان را این جا می فهمد. از اول انقلاب تا الان بیست و پنج سال می گذرد؛ گاهی می بینید بعضی ها صدوهشتاد درجه تحول پیدا کرده اند؛ یعنی از یک مؤمن مخلص صادق پُرجوش و خروش شعار دهنده، تبدیل شده اند به یک معاند معارض دشمن





لجوج عنود بهانه گیر! ما چند نوع دشمن داریم: بعضی دشمن‌ها، دشمن هستند؛ اما دائماً نمی‌خواهند به صورت انقلاب پنجه بزنند. بعضی‌ها نه، دایم می‌خواهند در چشم انقلاب و نظام اسلامی انگشت فرو کنند و پنجه بزنند. وقتی نگاه می‌کنی، می‌بینی بعضی از اینها کسانی هستند که بسیار تند و داغ، خیلی‌ها را قبول نداشتند؛ مثل شعله‌یی که از روی خس و خاشاک بلند می‌شود. البته از چوب محکم هم گاهی شعله‌ی مفصل بلند می‌شود؛ اما از خس و خاشاک هم که هیچ چیز ندارد، شعله بلند می‌شود، ولی فوراً می‌خوابد. گاهی ما کسانی از این قبیل داریم؛ ایمان اینها مستقر نیست؛ مستودع و زوال‌پذیر و بدون تکیه‌ی به یک استدلال محکم است. همان‌طور که عرض کردیم، این ایمان زایل شده این‌طور نیست که وقتی بخواهد برود، زنگ بزند و خبر کند و بگوید رفتم و از این ساعت من دیگر کافر می‌شوم و نماز نمی‌خوانم؛ بتدریج انسان نمی‌فهمد و ملتفت نمی‌شود که چگونه این ایمان از او زایل شد. خیلی باید مراقب بود و به خدا پناه برد.

جمله‌ی چهارم و آخر مربوط به فرمان حضرت به مالک اشتر است. نامه‌ی حضرت به مالک اشتر خیلی عجیب است. واقعاً حکمی که در این نامه هست، «لا تُعَدَّ و لا تُحْصَى» است. گفت:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل باشم از آن

وقتی انسان به اعماق این نامه باز می‌گردد، واقعاً در مقابل عظمتی که در هر فراز و جمله‌بندی آن وجود دارد، احساس حقارت می‌کند. می‌فرماید: «و ائما یؤتی خراب الأرض من اعواز اهلها»؛ ویرانی زمین از تنگدستی مردم زمین حاصل می‌شود؛ یعنی وقتی مردم تنگدست بودند، زمین ویران می‌شود. حضرت این را به عنوان یک نکته‌ی فلسفی بیان نمی‌کنند؛ به عنوان یک واقعیت بیان می‌کنند. «ارض»ی هم که این جا می‌گویند، همان سرزمین مصر است که مالک اشتر دارد می‌رود. البته آن وقت شام و عراق و ایران و مدینه و هر نقطه‌ی دیگر دنیا که حاکمی دارد، با مصر قابل مقایسه است. می‌گویند سرزمینی که تو داری به آن جا می‌روی، اگر توانستی مردمش را ثروتمند کنی، آباد خواهد شد؛ اما اگر مردم را فقیر نگه داشتی یا فقیر کردی و نتوانستی، این سرزمین هم آباد نخواهد شد؛ ویرانه خواهد ماند. مردم هستند که باید با نشاط خودشان و با توانایی‌هایی که پیدا می‌کنند، سرزمین‌شان را آباد کنند. ابتکار آحاد مردم است که همه جای زمین را آباد می‌کند. بعد می‌فرمایند: «و ائما یعوز اهلها». اعواز، باب افعال است؛ اما لازم است: مردم تنگدست می‌شوند. حضرت با لام تعلیل می‌فرمایند: «لاشراف انفس الولاة علی الجمع»؛ فقر مردم، تقصیر فرمانروایان است؛ آنها هستند که موجب فقر مردم می‌شوند؛ چون آنچه را که از ثروت و منافع به دست می‌آید، برای خودشان می‌خواهند؛ این موجب فقر مردم می‌شود. البته یک وقت فرمانروایان مثل مستبدهای قدیم هستند؛ مانند رضاخان که همه چیز را می‌خواست و به حدی قانع نبود. یک عده هم از بغل او استفاده می‌کردند؛ آنها هم می‌بردند. اول، سهم پادشاه بود و بعد هم بتدریج آنهایی که در حاشیه‌ی پادشاه قرار داشتند، هر کدام به قدر خودشان می‌بردند. استبدادهای قدیم این‌طور بود. البته شکل مدرن ترش در حکومت پهلوی بود؛ شکل قدیمی ترش را هم در کتابها، از قاجاریه و دوره‌ی ناصرالدین شاه و بقیه خوانده ایم. یک شکل هم روش مدرن است؛ یعنی روش حکومت‌های بظاهر دمکرات که باطن استبدادی دارند؛ امروز زمام این حکومتها به دست کمپانی‌های اقتصادی است؛ اینها طراح سیاستها هستند. بظاهر کاره‌یی نیستند، اما در باطن نماینده‌ی مجلس را اینها می‌فرستند؛ رئیس‌جمهور را اینها روی کار می‌آورند. رئیس‌جمهور اعوان و انصاری دارد، سفرایی دارد، وزاری دارد، مدیران گوناگونی در رده‌های مختلف دارد؛ در واقع این مجموعه حاکمند. نوع اعمال استبداد هم مثل سابق نیست که بگوید حکم می‌کنم. وقتی رضاخان می‌خواست اعمال استبداد کند، در تهران اعلامیه داد و در آن، چهار پنج بار «حکم می‌کنم» آورد. امروز حاکم نمی‌گوید حکم می‌کنم؛ آن نزاکت دمکراتیک را به هیچ وجه از دست نمی‌دهد. اصلاً حکم نمی‌کند؛ اما مسیر کار، همان «حکم می‌کنم» است. یعنی قانونی که برای این کمپانی لازم است،



حتماً تصویب می شود؛ حرکتی که برای حیات پیدا کردن این کمپانی ها لازم است، حتماً انجام می گیرد؛ ولو در حد حمله ی به کشوری مثل عراق. از آبادسازی عراق و نفت عراق مگر چه کسانی استفاده می کنند؟ حکومت‌های امریکا یا انگلیس، دولت سالار نیستند که کمپانی و نفت و همه چیز مال آنها باشد و بگوییم آنها استفاده می کنند؛ نه، دستگاه مالی اقتصادی مسلط بر این کشورهاست که از هر چیز جدیدی استفاده می کند. البته آنها هم بین خودشان رقابت‌هایی دارند، با هم دشمنی دارند، مسابقه دارند؛ اما آن دستگاه مالی است که از نفت خاورمیانه، از تسلط بر خاورمیانه، از چیزی به نام خاورمیانه ی بزرگ استفاده می کند؛ بهره بردار نهایی اوست. دولت و رئیس جمهور و وزیر خارجه و وزیر دفاع و امثال اینها - که البته در بسیاری از موارد اینها خودشان هم جزو همان مجموعه ی مدیران مالی و صنعتی اساسی کشور هستند - جبهه ی جلو و خط مقدمند؛ پشتیبانی می کنند و پشتوانه هستند؛ آنها هستند که دارند اقدام می کنند؛ مردم هم دارند حرکت خودشان را می کنند. ممکن است شما بگویید مثلاً در امریکا یا انگلیس به نسبت جمعیت این کشورها فقیر وجود ندارد. این را نباید حساب کرد؛ باید نگاه کرد که دولت انگلیس در شبه قاره ی هند چقدر فقیر ایجاد کرده؛ یا فلان دولتی که استعمار آفریقا یا امریکای لاتین را داشته، آن جا چقدر فقر ایجاد کرده؛ یا امروز امریکا با سعه ی نفوذ اقتصادی یی که در تمام دنیا دارد، چقدر فقر و گرسنگی و محرومیت در دنیا ایجاد کرده است. ملاک، اینهاست. البته در خود این کشورها هم فقر و فقیر و فاصله ی طبقاتی بسیار زیاد وجود دارد؛ اصلاً شگفت آور است. گاهی در آمارهای ما متأسفانه چیزهای بی ربط ساده لوحانه ی کوتاه بینانه یی دیده می شود که مثلاً شکاف اقتصادی کشور ما از امریکا یا از فلان جا بیشتر است؛ اینها حرفهای ناشی از ندانستن و جهل به واقعیت هاست؛ اصلاً از واقعیت ها اطلاع ندارند. نخیر، دره ی اقتصادی در کشورهای سرمایه داری، وحشتناک و فوق تصور و از همه جای دنیا بیشتر است. علاوه بر این، آنها را نباید در خود آن کشورها مقایسه کرد؛ بلکه باید در همه ی دنیا محاسبه کرد؛ چون دامنه ی نفوذ و اقتدار و حرکت اینها در همه ی دنیاست. ما فعلاً نمی خواهیم در مسائل جهانی و بین المللی وارد شویم؛ خودمان را محاسبه کنیم. اگر می خواهیم دنیا آباد شود، باید خودمان را کنترل کنیم. من و شما که زمامدار و مدیر هستیم و اداره ی امور مالی و صنعتی و کشاورزی کشور دست ماست - یعنی گلوگاه های فعال کشور دست من و شماست - باید خود را کنترل کنیم. فقط شخص خود ما نیستیم؛ ما یعنی مجموعه. شما، یعنی شما و معاونان و مدیران و مسؤولان اثرگذاران. البته ممکن است کسی در گوشه یی و در سطوح خیلی پایینی خطایی بکند که قابل کنترل و پیشگیری و پیش بینی نباشد؛ آن بحث دیگری است؛ اما مجموعه یی که شما مدیر و رئیس و وزیر آن هستید، باید این خصوصیات را داشته باشد. «لإشراف أنفس الولاة علی الجمع»؛ آنها می خواهند جمع کنند، «و سوء ظنهم بالبقاء و قلة انتفاعهم بالعبر». «سوء ظنهم بالبقاء»، یعنی برای باقیمانده ی عمرشان دچار سوءظن اند، که مثلاً بعد چه می شود. نباید سوءظن داشت؛ باید به خدای متعال و به خود حسن ظن داشت. همچنین فرمود: «قلة انتفاعهم بالعبر»؛ از عبرتها کم بهره برداری می کنند. امیدواریم آنچه گفتیم، اول در خود این حقیر تأثیر بگذارد. واقعاً از همه محتاج تر خود من هستم. یکی از دلایلی که ما این مطالب را انتخاب می کنیم و می گوییم، همین است که شاید ان شاءالله در خود ما اثری بگذارد و یک مقدار در جهت راه خدا و راه راست، حرکت ما واقعی تر و جدی تر شود. در دعای کمیل می خوانیم «و هب لی الجد فی خشیتک»؛ در خشیت الهی، انسان باید جدی باشد؛ نباید شوخی حساب کرد؛ اینها شوخی بردار نیست. اگر ما جزو عقلای عالم محسوب شویم، مسائل واقعی زندگی را هرگز شوخی نمی گیریم؛ جدی می گیریم. جدی تر از مسائل این زندگی، مسأله ی مرگ، مسأله ی قبر، مسأله ی سؤال الهی، مسأله ی برزخ و مسأله ی قیامت است؛ اینها را باید شوخی نگیریم، باید جدی بگیریم؛ اینها مسائل مهمی است.

امیدواریم ان شاءالله خداوند ما و شما را با کلمات حکمت آمیز امیرالمؤمنین (صلوات الله وسلامه علیه) متأثر کند.



دفتر مقام معظم رهبری  
www.leader.ir

---

والسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ